

حافظ و شکر ایزد

دکتر سید فضل‌الله میرقادری

روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم که پریشانی این سلسله را آخر نیست آن چه که بیش از هر چیز دوست‌داران و ارادتمندان خواجه‌ی شیراز را به شگفت‌آورده است، این است که هر چه از زمان حافظ فاصله می‌گیریم، عظمت او بیشتر می‌شود؛ با این که بسیاری از شخصیت‌های علمی و ادبی در زمان خود شهرت زیادی داشته‌اند، برخی از آنان این چنین‌اند که هر چه از آنها فاصله گرفته‌ایم از منزلت آنان کاسته شده به طوری که تنها نام‌شان باقی مانده و گاهی نام‌شان هم در لابلای ورق‌های تاریخ محو شده است.

بدون تردید ماندگاری حافظ و عظمت و محبوبیت روز افزونش راز و رمزی دارد که ما در جای دیگر به آن پرداخته‌ایم. در یک سخن می‌توان گفت: حافظ، تنها منحصر به زمان خویشتن نیست، بلکه گویی همه‌ی انسان‌ها را در همه‌ی زمان‌ها می‌شناسد. و برای همه‌ی آن‌ها سخن می‌گوید. شعرش تاریخ مصرف ندارد و دیوانش کتاب حکمت و خردورزی، شور و عشق و عاشقی و درس زندگی است. هرچه برای رسیدن به زندگی ایده‌آل مورد نیاز انسان است، در آن می‌توان یافت.

یکی از مفاهیمی که در شعر حافظ به روشنی دیده می‌شود «شکر» است. با نگاهی نه چندان عمیق به اشعار حافظ، می‌توان دریافت که او انسانی شکرگزار و قدردان است؛ شکر

گزار خداوند و نعمت‌های او در همه‌ی مصداق‌ها و شکل‌های گوناگون آن. وقتی که از این دیدگاه به شعر حافظ نظر کنیم، می‌بینیم شعرش دیوان سپاسگزاری و حق‌شناسی است بیت‌هایی مانند:

ندیدم خوش‌تر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری

و:

عراق و فارس گرفتی به شعر خود حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

و:

صبحدم از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند

هر چند که در تقسیم‌بندی اغراض شعری، شعر فخر به حساب می‌آید، ولی از نظر ما شکر و سپاس‌گزاری است؛ ولی اگر بخواهیم به شکلی محدودتر، شکر و سپاس‌گزاری را در شعر حافظ مشاهده کنیم ابیاتی که در آن کلمه‌ی شکر، الحمدالله، المنه الله، شکر ایزد، شکرانه، منت خدای را، شکر خدا و مانند آن بکار رفته است، به طور مستقیم به این موضوع مربوط می‌شود.

ابیات و مضامین شکر در شعر خواجه نشانه‌ی این است که لسان‌الغیب هرگز رابطه‌ی خود را با مبدأ هستی قطع نمی‌کند و هر چه دارد، از صاحب نعمت است.

در این جا پس از اشاره به معانی «شکر»، بیست و هفت مورد از موارد بارز آن را بر اساس نسخه‌ی غنی قزوینی آورده و به تحلیل آن می‌پردازیم.

شکر به معنی سپاس داشتن و ثنای نیکو گفتن خدای و هر محسن است، بر احسان و سپاس و ثنا گفتن منعم را بر نعمت او و آن برای خدای تعالی و هر منعمی به کار می‌رود. (لغت نامه دهخدا، ماده شکر) و نیز گفته‌اند:

شکر در لغت کشف و اظهار سپاس است و در عرف علما اظهار نعمت منعم است به واسطه‌ی اعتراف دل و زبان. جنید گوید: «الشکر هو الاعتراف له بالنعم بالقلب وباللسان» شکر را بدایتی و نهایتی است. بدایت آن علم است به وجود نعمت و وجوب شکر بر آن و کیفیت ادای شکر هر نعمتی و نهایت آن عمل بر مقتضای نعم الهی است و کیفیت آن صرف

است، در مصارف شرعی و کفران آن صرف است در وجوه معاصی. بعضی گویند: شکر عبارت از ثنای بر نیکوکاری است به واسطه‌ی یادآوری نعمت‌های او و شکر در لغت به معنی وصف جمیل است. حارث محاسبی گوید: شکر زیادتى خداست مر شاکر را زیرا او توفیق دهد که بنده شکر کند و شاکر باید توفیق شکر را هم از خدا بداند. ابویکر کنانی گوید: «الشکر فى موضع الاستغفار ذنب و الاستغفار فى موضع الشکر ذنب» ابوسعید خراز گوید: شکر اعتراف به وجود منعم است و اقرار به ربوبیت حق به حکم: «لئن شکرتم لأزیدنکم و لئن کفرتم ثم ان عذابى لشدید» شبلی را پرسیدند شکر چیست؟ گفت آن است که در نعمت منعم را ببینی. مولانا گوید:

شکر آن نعمت که تان آزاد کرد
چند اندر رنج‌ها و در بلا
نعمت حق را بیاید یاد کرد
گفتی از دامن رها کن ای خدا
تا چنین خدمت کنم احسان کنم
خاک اندر دیده‌ی شیطان کنم

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ماده‌ی شکر)

در لسان‌العرب آمده است: شکر علم انسانى و مطالعات فرسینى
«الشکر عرفان الاحسان و نشره و هو الشکور ایضا» قال ثعلب:
«الشکر لایکون الا عن ید و الحمد یکون عن ید و غیرید»
شکر در مقابل نعمت است ولی حمد در مقابل نعمت و غیر نعمت می‌باشد.

۱- به ملازمان سلطان که رسانند این دعا را

که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را

(غزل ۶، ص ۵)

به گفته‌ی شادروان غنی، این غزل احتمالاً در پایان حکومت شاه محمود بر شیراز و در روزهای توقف شاه شجاع در میدان سعادت، بیرون دروازه‌ی شیراز، سروده شده است. مردم شیراز از شاه محمود بی‌زار بودند و پنهانی از شاه شجاع دعوت کردند که به شیراز بیاید.

(حدود ۷۶۷ ه. ق) ظاهر این غزل در شکوه و شکایت از کسانی است که مانع از رسیدن حافظ به سلطان یا محبوب شده‌اند.

ملازم: همراه. به حکم ادب پیغام خود را به همراهان سلطان داده تا آنها به گوش سلطان برسانند. دعا: در این جا به معنی درخواست عاجزانه یا سخن و پند خیرخواهانه است. می‌توان مصرع اول را به این صورت هم بیان کرد:

چه کسی پیغام این دعاگو را به همراهان سلطان می‌رساند. به شکر پادشاهی: به پاس پادشاهی.

نظر: توجه، لطف، التفات. گدا: نیازمند، محتاج. ز نظر مران گدا را: به نیازمند و محتاج بی‌اعتنایی مکن. شکر در بیت مذکور، در برابر نعمت فرمانروایی است.

۲- شکر ایزد که ز تاراج خزان رخنه نیافت

بوستان سمن و سرو و گل و شمشاد

(غزل ۱۹، ص ۱۵)

تاراج خزان: غارت‌گری پاییز. باد سرد پاییزی گل‌ها و برگ‌ها را می‌ریزد و درختان باغ را لخت می‌کند. رخنه نیافت: آسیب ندید، در امان ماند. سمن: یاسمن، نام درختچه و گلی معطر به رنگ سپید یا زرد. سرو: درختی زیتنی با برگ‌های سوزنی شکل و دایمی. شاعران معشوق خوش قد و قامت را به آن تشبیه کرده‌اند. گل: گل سرخ. شمشاد: درخت یا درختچه‌ای زیتنی با برگ‌های دایمی بیضی شکل و براق.

معنی بیت: از نظر شاعر بزم و باده‌نوشی، تنها در فضای سرسبز باغ و در میان یاسمن و سرو و گل و شمشاد، صفا دارد.

در این بیت، شاعر به خاطر آسیب‌ناپذیری بوستان از غارت‌گری پاییز، خدای را شکر و سپاس می‌گوید.

۳- زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید که گفته‌ی سخت می‌برند دست به دست

(غزل ۲۰، ص ۲۱)

کلک: قلم. چه شکر آن گوید: چگونه شکر این نعمت گزارد. گفته‌ی سخت: سخنی را که گفته‌ای، شعری را که تو سروده‌ای. شاعر به خاطر این که شعرش رونق یافته است و سخنش را دست به دست می‌برند، معتقد است که کسی نمی‌تواند شکر این نعمت بزرگ را بجای آورد و این اعتراف بهترین نوع سپاس‌گزاری است.

۴- آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است

یارب این تأثیر دولت در کدامین کوکب است

(غزل ۳۰، ص ۲۵)

خلوت: تنهایی، گوشه‌نشینی. در تصوف مجموعه‌ای از ریاضت‌ها برای مخالفت با نفس، شامل کم خوردن، کم خوابیدن، کم سخن گفتن، روزه‌داری و ترک آمیزش با دیگران و مداومت در ذکر خدا و نفی خواطر و افکار و گفت‌وگوی سرّ با حق به گونه‌ای که غیر یعنی نامحرم مجال نیابد. به طور خلاصه صوفیان خلوت را «گسستن از خلق و پیوستن به حق» تعریف کرده‌اند. اهل خلوت: زاهدان خلوت‌نشین. دولت: بخت، اقبال، سعادت. کوکب: ستاره.

معنی مصرع دوم: خدایا این سعادت در اثر کدام ستاره به ما روی آورده است؟ این که شاعر در مقام تعجب با خدایش سخن می‌گوید و شب مذکور را شب قدر می‌داند، نوعی شکر و سپاس است؛ گویی که در مقام سپاس‌گزاری می‌گوید: «بهتر از این نمی‌شود!!».

۵- حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست

(غزل ۳۷، ص ۳۰)

سست نظم: شاعری که شعر سست و ضعیف می‌سراید. قبول خاطر: خاطر یعنی فکر، دل، ذهن و حتی می‌توان آن را به معنای الهام شاعرانه گرفت. قبول خاطر یعنی استعداد و آمادگی خاطر شاعر برای پذیرفتن چیزی که خدا می‌دهد. مراد این است که الهام‌های شاعرانه از جانب خداست. خدادادست: داده‌ی خداست، چیزی که خدا داده است، موهبت الهی. بنابراین حسد بردن و یا حتی غبطه خوردن یا انکار آن فایده‌ای ندارد. این که شاعر با کمال افتخار لطف سخن خود و پذیرش خاطر خود را از سوی خدا می‌داند، سپاس‌گزاری آشکار است. او در مقابل مدعی و حسود خود را مطرح نمی‌کند، بلکه خواست خداوندی را بروز می‌دهد.

۶- المنه لله که در می‌کده باز است

زان رو که مرا بر در او روی نیاز است

(غزل ۴۱، ص ۳۲)

المنه لله: منت خدا راست، معادل خدا را شکر. می‌کده: جایی که در آن شراب فروشند و نوشند. در عرفان می‌کده همان خرابات، مجلس دوستان، خانقاه یا قلب مرشد است. معنی مصرع دوم: زیرا من برای نیاز خود به آن رو می‌کنم و حاجتم در آنجا بر آورده می‌شود. «او» در اینجا به معنی «آن» است و به می‌کده باز می‌گردد و نیز می‌تواند به برآورنده‌ی نیاز بازگردد. شاعر در این بیت خداوند را به خاطر باز بودن در فیض و منبع الطاف الهی سپاس می‌گوید.

۷- شکر آن را که تو در عشرتی ای مرغ چمن

به اسیران قفس مزدهی گلزار بیار

(غزل ۲۲۴، ص ۱۹۳)

شکر آن را که: به شکرانه آن که، عشرت: عیش، خوش گذرانی. مرغ چمن: بلبل. ای بلبل خوش آواز! به نشانه‌ی سپاس‌گزاری از این که خوش‌دل شده‌ای برای پرندگان در بند قفس، مزدهی آزادی و ورود به گلزار را بیاور. می‌توان گفت که مرغ چمن وجود خود شاعر است که به مقامی رسیده است و برای سپاس‌گزاری لازم است دیگران را هم بهره‌مند کند.

۸- ای گل به شکر آنکه تویی پادشاه حسن

با بلبان بیدل شیدا مکن غرور

(غزل ۲۴۹، ص ۱۹۷)

حسن: زیبایی. بی‌دل: عاشق. شیدا: آشفته، شیفته، مجنون، دیوانه. غرور: تکبر. غرور کردن: غرور داشتن، متکبرانه رفتار کردن. شکر و سپاس‌گزاری شاعر به خاطر این است که گل فرمانروای زیبایی شده است و مصداق این سپاس‌گزاری، فروتنی در مقابل بلبل عاشق است.

۹- هزار شکر که دیدم به کام خویشت باز

ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز

(غزل ۲۴۹، ص ۲۰۰)

دیدم به کام خویشت: تو را به کام خویش دیدم، تو را بر وفق مراد و آرزویم دیدم، تو را در حالتی یافتم که دلم می‌خواست و آرزو داشتم. دمساز: سازگار، موافق، هم‌نفس، هم‌راز. در این بیت سپاس‌گزاری شاعر در برابر این نعمت است که محبوب خود را آن طور یافته است که دلش می‌خواسته، اتحاد میل درونی و عارضه‌ی بیرونی نعمتی بزرگ است که شاعر سپاس آن را می‌گوید. این نعمت است که انسان را به پیش می‌برد تا به کمال مطلق برساند.

۱۰- منم که دیده به دیدار دوست کردم باز

چه شکر گویمت ای کار ساز بنده نواز

(غزل ۲۵۰، ص ۲۰۱)

دیدار: چهره، رو. چه شکر گویمت: چگونه و با چه زیان تو را شکر گویم؟ کارساز: در اینجا خدای متعال است که حاجت بندگان را روا می‌کند و گره از کارهای آنان می‌گشاید. بنده‌نواز: کسی که با بندگان مهربان است و به حال آنها رسیدگی می‌کند؛ در این جا یعنی خدای متعال.

اعتراف به ناتوانی در سپاسگزاری، نهایت سپاس‌گزاری و نشانه‌ی رندی شاعر است.

۱۱- شکرانه را که چشم تو روی بتان ندید

ما را به عفو و لطف خداوندگار بخش

(غزل ۲۷۰، ص ۲۱۳)

شکرانه را که: به شکرانه‌ی آن که، بتان: زیبا رویان خوش اندام. این غزل با خطاب به صوفی آغاز میشود و مطلع آن چنین است: صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش / وین زهد تلخ را به می‌خوش گوار بخش صوفی در شعر حافظ شخصیتی منفی دارد، در سه بیت آغازین این غزل او را ارشاد می‌کند. در بیت چهارم خطاب به میر عاشقان می‌گوید: ای سرور و سالار عاشقان، شراب لعل فام همچون راهزنی راهم را بست و خونم را ریخت؛ اما تو خون را به چانه‌ی زیبایش ببخش و خون‌بهایی طلب مکن. در بیت پنجم از خداوند برای خودش بخشش می‌خواهد و در بیت ششم از کسی که راه به مشرب مقصود برده است می‌خواهد که قطره‌ای از شراب لطف الهی به او ببخشد و در بیت هفتم مخاطبش ساقی است، به او می‌گوید: چون خواجه باده‌ی صبحگاهی می‌نوشد، به او بگو جام زر به حافظ شب زنده‌دار ببخشد. حافظ که از شب تا به صبح به دعاگویی تو بیداری کشیده است، شایستگی آن را دارد که جام طلای خود را پس از

نوشیدن شراب صبحگاهی به او ببخشی و با سپاس از این که چشم تو رخسار زیبارویان را ندیده است، از ما به لطف خداوند درگذر.

۱۲- چرا حافظ چو می ترسیدی از هجر

نکردی شکر ایام وصالش

(غزل ۲۷۴، ص ۲۱۶)

هجر: دوری، جدایی. شاعر با خود می گوید: چون من از فراق و دوری می ترسم، پس لازم است به خاطر زمان وصال یار، سپاس گزاری کنم، زیرا با سپاس گزاری نسبت به روزهای وصال، این نعمت دوام می یابد و دوری و فراق دوباره عارض نمی شود.

۱۳- به این شکرانه می بوسم لب جام

که کرد آگه ز راز روزگارم

(غزل ۳۱۸، ص ۲۵۰)

معنی بیت: جام می در اینجا همچون جام جم که رازهای پوشیده را آشکار می کند، جلوه گر شده است و شاعر از طریق مستی به راز روزگار پی می برد و در برابر آن آگاهی که جام شراب به شاعر ارزانی داشته است، بر خود لازم می داند که نسبت به آن سپاس گزاری کرده و مدام لب آن را ببوسد.

۱۴- شکر خدا که باز در این اوج بارگاه

طاووس عرش میشوند صیت شهرم

(قصیده در مدح شاه منصور، بیت ۲۰)

این بیت بیستمین بیت از قصیده‌ای است که حافظ در مدح شاه منصور سروده است. این قصیده در نسخه‌ی غنی قزوینی وجود ندارد. این شیوه‌ی شاعران پیش از حافظ در ادب پارسی و تازی بوده است که هنگام مدح دیگران، از خود نیز سخن گفته‌اند و مدح ممدوح را با فخر خود آمیخته و اشاره کرده‌اند که هر چند تو بزرگی ولی من هستم که این گونه می‌توانم تو را مدح گویم و این کار از دیگران بر نمی‌آید.

در این قصیده، شاعر اشاره دارد که من داوری دیگران درباره‌ی خودم نیاز ندارم و

نگران این نیستم که آنان چگونه در مورد من داوری کنند، بلکه انصاف شاه منصور بهترین یار و یاور من است. آن چنان از نظر مرتبه بالا رفته‌ام که حتی طاووس عرش صدایم را می‌شنود. از این که به مراتب والایی دست یافته است، خدای را سپاس‌گزار است.

۱۵- عراق و فارس گرفتی به شمر خود حافظ

بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

(غزل ۳۹، ص ۳۳)

عراق : عراق عجم. تا پیش از تقسیمات کشوری، نام ناحیه‌ای در مرکز ایران بود، شامل ایالات و ولایات مرکزی واقع بین اصفهان و همدان و تهران. به اراک یا سلطان‌آباد سابق نیز عراق می‌گفتند و یا به طور خاص اصفهان.

به نوشته‌ی شادروان غنی این غزل احتمالاً در حدود سال ۷۵۸ یا ۷۵۹ هـ. ق اندکی پس از قتل شاه شیخ ابواسحاق و تحولات گوناگون و خونریزی‌ها و فتنه‌هایی که حافظ خود شاهد آن بوده است و عزیمت امیر مبارز الدین محمد به سمت عراق و هوس تسخیر تبریز - که زیر فرمان سلطان اویس ایلکانی، پادشاه جلایری بغداد بود- سروده شده است. با این که در این بیت کلمه‌ای که معنی شکر و سپاس بدهد وجود ندارد، ولی شاعر به طور غیرمستقیم سپاس‌گزاری می‌کند.

۱۶- ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله گدای خاک در دوست پادشاه من است

(غزل ۵۱، ص ۴۲)

فارغم : بی‌نیازم. بحمدالله: شکر خدا. گدای خاک در دوست: نیازمندی که حاجت خود را از آستان معشوق می‌خواهد. سپاس‌گزاری شاعر از خداوند در برابر آزادی و آزادگی است که به او داده است. او خود را در بند هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌بیند و تنها نظرش به محبوب است و به اشارت‌های او توجه دارد.

۱۷- دشمن به قصد حافظ اگر دم زند چه باک

منت خدای را که نیم شرمسار دوست

(غزل ۵۷، ص ۴۸)

دم زدن : سخن گفتن، صحبت کردن. منت خدای را: خدا را شکر.
معنای بیت: دشمن اگر به قصد آزار حافظ سخن بگوید و او را آماج بدگویی‌های خود قرار دهد، چه اهمیتی دارد، خدا را شکر که من در برابر دوست شرمسار نیستم؛ کاری نکرده‌ام و سخنی نگفته‌ام که از بابت آن شرمنده‌ی دوست باشم.
به دست آوردن خشنودی دوست، خواست شاعر است و این نعمتی است که خداوندی به خاطر آن خداوند را سپاس می‌گوید. این موضوعی بسیار مهم است که انسان کاری کند که شرمسار دوست نباشد در آن حال گفتار و کردار دیگران اهمیتی ندارد.

۱۸- افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع

شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت

(غزل ۸۲، ص ۶۸)

خلوتیان: خلوت‌نشینان، اهل خلوت. زبان: اندام سخن گفتن، زبانه، شعله. سر دلش در زبان گرفت: سر دل شمع یا قصدی که شمع در دل خود نهفته است (و در واقع شعله‌ی آن است) افشا کردن راز است، اما این (سر دل) باعث شد که زبانش آتش بگیرد و بسوزد و نتواند حرفی بزند (شمع مجلس اهل خلوت و عاشقان را روشن می‌کند و محرم راز است، اما روشنایی آن خطر فاش شدن راز خلوت عاشقان را نیز به همراه دارد، پس انگار در دل به آنها حسد می‌ورزد) شاعر به خاطر این که هر کس سرانجام به جزای اعمال خود می‌رسد و حق پوشیده نمی‌ماند، خدای را سپاس می‌گوید.

۱۹- دلم مقیم در توست حرمتش می‌دار

به شکر آنکه خدا داشته است محترمت

(غزل ۸۸، ص ۷۳)

مقیم: ساکن. حرمتش می‌دار: احترامش را نگه دار.

هر کس که خداوند او را محترم شمرده است، لازم است به نشانه‌ی سپاس‌گزاری، دیگران را نیز که در جهت او حرکت می‌کنند، محترم دارد. دل حافظ مقیم در دوست است پس محترم شمردن آن لازمه‌ی شکرانه و سپاس‌گزاری است.

۲۰- شکر ایزد که به اقبال کله گوشه‌ی گل

نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

۲۱- در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را

شکر، کان محضت بی‌حد و شمار آخر شد

(غزل ۱۵۸، ص ۱۲۸)

اقبال: طالع، بخت بلند، نیک بختی. اقبال به معنی روی آوردن، از راه رسیدن هم هست. کله گوشه‌ی گل: گوشه‌ی کلاه گل. گل سرخ سلطان گل‌هاست و به این اعتبار کلاه یا تاج سلطانی دارد. نخوت: تکبر. باد دی: باد دی ماه، باد سرد زمستانی. واژه‌ی باد در این جا نیم‌نگاهی به معنای غرور و تکبر نیز دارد. شوکت: جاه و جلال، اقتدار و عظمت.

معنی بیت: خدای را شکر که به یمن طالع گوشه‌ی کلاه گل سرخ یا به یمن آمدن گل سرخ و پدیدار شدن گوشه‌ی کلاه آن، تکبر باد سرد زمستانی و جاه و جلال خار از میان رفت. (همین که گل روی شاخه بشکفتد و باز شود، دیگر خار دیده نمی‌شود و نمی‌تواند خود را به رخ کشد.)

در شمار نیاوردن: به حساب نیاوردن. بی‌حد و شمار: بی‌اندازه و بی‌پایان.

شاعر از این که دیگران او را به حساب نیاورده‌اند، غم نمی‌خورد و می‌گوید، این رنج به پایان رسید و نسبت به پایان یافتن این رنج سپاس‌گزاری می‌کند و دل خوش از این است که دوست از او خوشنود است.

۲۲- گریه‌ی شام و سحر شکر که ضایع نگشت

قطره‌ی باران ما گوهر یک دانه شد

(غزل ۱۶۲، ص ۱۳۲)

ضایع نگشت: به باد نرفت، بیهوده و بی‌نتیجه ماند. گوهر یکدانه: مروارید درشت که تنها در صدف باشد، مروارید بی‌همتا و کمیاب، در یتیم. قطره‌ی باران ما گوهر یک دانه شد: مراد از قطره‌ی باران، قطره‌ی اشک است. قدما معتقد بودند که وقتی قطره‌ی باران در دهان صدف بیفتد، صدف دهانش را می‌بندد و آن را با خود به قعر دریا می‌برد و در درون خود می‌پروراند و به مروارید تبدیل می‌کند.

معنی بیت: خدا را شکر که گریه‌ی شبانگاهی و سحرگاهی ما به هدر نرفت و نتیجه داد و هر قطره‌ی اشک ما به گوهری بکتا تبدیل شد. سپاس‌گزاری شاعر به خاطر به هدر نرفتن کوشش و تلاش اوست؛ هر قدمی که برداشته است، او را به کمال نزدیک کرده است و اینک با تمام وجود و با ابراز همه احساسش می‌گوید: سپاس خدای را که آن چه از درخت معرفت نشاندم و بر پای آن اشک دل‌سوزی فشاندم، به ثمر نشست و اینک با صراحت به همه‌ی انسان‌ها اعلام می‌کنم تا بدانند که هر اقدام خیر و خداپسندانه‌ای بی‌ثمر نخواهد بود.

۲۳- اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن

شکر ایزد که نه در پرده‌ی پندار بماند

(غزل ۱۷۰، ص ۱۳۸)

پرده: حجاب، آهنگ، نام عمومی دوازده آهنگ در موسیقی. از پرده بیرون شد: از حالت طبیعی خارج شد، بی‌قرار و بی‌تاب شد، رازش بر ملا شد، رسوا شد. خواجه در جای دیگر

می‌فرماید:

دلم از پرده بشد حافظ خوش لهجه کجاست تا به قول و غزلش ساز نوایی بکنیم

که منظور از دل از پرده برون شدن، همان خارج شدن از حالت طبیعی است، آرام و قرار دل از دست رفتن، دل از آهنگ موزون خود خارج شدن.

معنی بیت: به من ایراد مگیر اگر دل من از حال طبیعی خارج شد و رازش از پرده بیرون افتاد، خدای را شکر که در پرده‌ی توهم باقی نماند.

حافظ از این که دلش در پرده‌ی پندار نمانده است خدای را سپاس‌گزار است که هر چند از حالت طبیعی خودش خارج گشته ولی در پیش فرض‌ها و تصورات ذهنی که هیچ پایه و اساسی ندارد، نمانده است و همه‌ی این زنگارهای ذهنی را با درک عمیق خود زدوده و از بین برده است.

«پرده‌ی پندار» ترکیبی تشبیهی است که از دیرباز در شعر فارسی به کار رفته است، عطار می‌گوید:

پرده‌ی پندار می‌باید درید ^{پوشش} توبه‌ی زهاد می‌باید شکست (دیوان عطار، ص ۴۱)

و:

پرده‌ی پندارکان چون سد اسکندر قوی‌ست

آه خون آلود من هرشب به یک یارب بسوخت

(دیوان عطار، ص ۱۸)

و سعدی می‌گوید:

نبیند مدعی جز خویشتن را که دارد پرده‌ی پندار در پیش (کلیات سعدی، ص ۷۴)

دست در دل کن و هر پرده‌ی پندار که هست

بدر ای سینه که از دست ملامت چساک

(کلیات سعدی، ص ۶۳۱)

۲۴- دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

(غزل ۱۷۵، ص ۱۴۲)

با این که در دیوان حافظ غزل‌های زیادی وجود دارد که همه یا بیشتر ابیاتی از روی شکر و سپاس‌گزاری سروده شده است، ولی این غزل یک‌پارچه حاکی از شکر و سپاس است و در حقیقت بیان‌گر یکی از احوال عرفانی و تجارب روحی حافظ است. استاد بهاء‌الدین خرمشاهی می‌نویسد:

این غزل به همراه سه غزل دیگر: «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند...»، «در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد...» و «سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد...» از والاترین غزل‌های عرفانی حافظ است که شادروان معین آن‌ها را غزلیات عرشی حافظ نام نهاده است. (حافظ‌نامه، بخش اول، ص ۶۷۰)

مواردی که حاکی از سپاس‌گزاری حافظ است از این قرار است:

شب گذشته که بیان‌گر زمان مشخصی نیست، لحظه‌ای خارج از زمان، او را از غصه نجات داده‌اند و در تاریکی شب به او آب زندگانی ارزانی داشته‌اند (آب حیات بر پایه‌ی آن چه که در داستان‌ها آمده، چشمه‌ای است در ناحیه‌ای تاریک به نام «ظلمات» که هر کس از آن بنوشد، عمر جاویدان پیدا می‌کند).

در آن سحر، تابش نور ذات الهی او را از خود بی‌خود کرده و از جام تجلی صفات الهی شرابی به او داده و سر مستش کرده‌اند. آن شب قدر، آن شب گران‌قدر و یگانه، سحری مبارک و خجسته بود که در آن این سند تازه را به او دادند و گناهایش را بخشودند، به بیان دیگر: شب قدر من، سحر مبارکی بود که برات آزادی از بار گناهان به او داده شد و احساس بخشودگی در او بوجود آمد. از این پس او به سوی آینده‌ی وصف جمال روی می‌آورد و در آن به تماشا می‌پردازد، زیرا در آنجا بود که از تجلی ذات الهی باخبر شده است. جای شگفتی نیست که آرزوی او بر آورده شده است و دل خوش و سعادت‌مند گشته است؛ زیرا او

لیاقت و استحقاق آن را پیدا کرده است و این‌ها را به عنوان زکات به او داده‌اند. از همت خود و نفس‌های پاک رازگویان سحرگاه از قید و بند غم روزگار نجات یافته و به رستگاری رسیده است.

شاعر در پایان، دریافت مژده‌ی نیک‌بختی و به دست آوردن گوهر سخنوری و شیرین زبانی را به خاطر صبر و شکیبایی می‌داند.

صبر از واژه‌های مهم در فرهنگ قرآنی، در اشعار حافظ و شاعران بلند آوازه‌ی دیگر و همچنین از مفاهیم بلند عرفانی است و پنجمین مقام از مقامات هفت‌گانه‌ی طریقت است.

توبه، ورع، زهد و فقر صبر و توکل رضا خیز و شنو از برم جمله مقامات را در روایات اسلامی صبر، نیمی از دین و نسبت آن به دین مانند نسبت سر به بدن دانسته شده است.

۲۵- شکر آن را که میان من و او صلح افتاد

حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

(غزل ۱۷۶، ص ۱۴۲)

در بعضی از نسخه‌ها از جمله، خاندلری، عبوضی و بهروز به جای «شکر ایزد»، «شکر آن را» است.

حوریان: زنان سیاه چشم بهشتی؛ کنایه از زنان زیبارو است. ساغر شکرانه زدند: به عنوان شکر و سپاس‌گزاری باده نوشیدند. معنی بیت: خدای را شکر که میان من و یار صلح و آشتی برقرار شد و زیبارویان به پای‌کوبی و رقص پرداختند و به شکرانه‌ی این آشتی شراب نوشیدند. حافظ با یار، جنگی شبیه به جنگ هفتاد و دو تن نداشته است و یا اگر هم جنگی درگرفته بود به صلح خاتمه یافت. این صلح زاییده‌ی عشق است، زیرا عشق اساس سازش، آشتی و آرامش است. رقص و شادی زیبارویان شاید از این جا باشد که نصیب عشق، نخست به آنان می‌رسد.

۲۶- من ار چه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه

هزار شکر که یاران شهری گنهند

(غزل ۱۹۳، ص ۱۵۶)

رند: در سراسر دیوان حافظ «رند» و «رندی» دارای اهمیت فراوان است. حافظ خود را رند و شعر خود را رندانه و مکتب خود را «مذهب رندی» خوانده است. این دو واژه در زبان حافظ به عنوان دو واژه‌ی حساس و کلیدی به کار رفته است و معنای آنها تنها در شعر خود خواجه نهفته است. ممکن است این واژه‌ها پیش از حافظ و پس از او به این مفهوم به کار رفته باشد.

رند حافظ، انانی پاک‌باز و آزاداندیش و عارفی است که نه تسلیم شیخ ریاکار می‌شود و نه در برابر قدرت زورمندان سر تسلیم فرود می‌آورد. گویی حافظ رند را از معنایی پست و منفی به معنایی والا ارتقا داده است.

نامه سیاه: کسی که گناهان زیادی مرتکب شده است و نامه‌ی اعمالش سیاه است. هزار شکر که یاران شهر بی‌گنهند: خدا را هزار مرتبه شکر که مردم شهر مرتکب هیچ گناهی نشده‌اند. این سخن، تجاهل العارف و طنزآمیز و بسیار لطیف و در جای خود عالی است.

۲۷- شکر خدا که از مدد بخت گار ساز

بر حسب آرزوست همه کارو بار دوست

(غزل ۵۷، ص ۴۸)

مدد: کمک، یاری. کارساز: چاره‌ساز، رفع‌کننده‌ی مشکلات، در این جا به عنوان صفت بخت، به معنای مساعد و موافق است. بر حسب آرزو: مطابق میل.

حافظ در این بیت خداوند را سپاس می‌گوید که از نیک‌بختی که به او روی آورده است، همه کار و بار دوست بر وفق مراد و مطابق میل اوست.

پیک نامور از دیاردوست رسیده و نشان از جمال و جلال یار آورده است، من از فرط خوشحالی، دلم را به مزدگانی به تو سپردم و از این هدیه‌ی نقد خجالت می‌کشم.

پس از آن: اگر دشمن به قصد جان حافظ سخن می‌گوید، من نگران نیستم و خدای را سپاس گزارم که شرمسار دوست نیستم.

فرجام سخن

نعمت‌هایی که خداوند در اختیار بشر قرار داده است، وسایل و ابزارهایی هستند که انسان بسا به کارگیری آنها می‌تواند راه کمال را پیماید؛ این نعمت‌ها شامل نعمت‌های مادی و معنوی هستند. شکر همان واکنشی است که انسان در مقابل این نعمت‌ها از خود نشان می‌دهد. در این گذرگاه، لازم است ابتدا نعمت را خوب بشناسد. دوم، آن را به دیگران بنماید، سپس شکر و سپاس‌گزاری عملی آن است که نعمت‌ها را در جای خودش به کار برد.

با ژرف‌نگری در زندگی انسان‌های متعالی در گذشته و اکنون و ره‌یافتگان وصال، درمی‌یابیم که آنها از این حیث موفق بوده‌اند. حافظ نعمت‌ها را به خوبی شناخته و به انسان‌های دیگر در همه زمان‌ها معرفی کرده و آن نعمت‌ها را در جای خودش به کار گرفته است. بر ما است که از این تجربه گران‌سنگ انسانی در طول تاریخ غافل نمانیم و در این مسیر همواره کوشا باشیم تا شرمنده‌ی وجدان خود نباشیم.

روزی که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد